

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ •
نمار: ۸۸۹۲۵۶۶۷ •
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ •
تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ •
توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز
تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ •
چاپ: مصمیم •
۴۴۵۳۳۷۲۵

www.sharghdaily.ir

شنبه ۱ مرداد ۱۴۰۱ • ۲۳ ذی‌الحجه ۱۴۴۳ • ۲۳ جولای ۲۰۲۲ • سال نوزدهم • شماره ۴۳۳۲ • ۱۲ صفحه
اذان ظهرتهران ۱۳:۱۱ • اذان مغرب ۲۰:۳۶ • اذان صبح فردا ۴:۲۶ • طلوع آفتاب ۶:۰۶

مشترک

دیالوگ روز

آق‌ساید - جعفر بناهی - ۱۳۸۶

شایسته: چی می‌گی پسر؟

استادیوم به چیز دیگه‌ست. داد می‌زنی. هورا می‌کشی.

موج می‌خوری عین دریا. همه اینا به کنار، فحش می‌دی آقا فحش!

فحش به عالم و آدم! هرچی که دلت می‌خواد می‌گی. هیچ‌کی هم باهات کاری نداره.

عربده‌کشی و خودتخریبی

من مشغول صحبت با مردی میانسال در محله بودم که جوانکی ماشین بر جی‌ال ایکس نقره‌ای را کمی پایین‌تر از ما به طور مورب وسط خیابان پارک کرد. مرد لاغراندامی، با صورت استخوانی،

تی‌شرت آبی و زیرشلوار سیاه نخی، سر چکش فلزی را مشت گرفته بود. فکر کردم توی مغازه جمع‌آوری ضایعات پشت‌سرما کاری دارد و زودی ماشین را برمی‌دارد که بیش از این سه‌راه ترافیک نشود. شفیق آقا، مرد طرف صحبت من، درست که بی‌سواد بود، ولی انسانی بود فهمیده. پسرش من را با او آشنا کرد، سر خریدن خیار سالادی از اوتی که دو ساعت پیش از بلندگوی کار گذاشته‌شده توی سبد روی کاپوت جلوی ماشین کنار من داد می‌زد، سه وپونصد، تزه، ناین، قلمی، اما خیارها نه‌تازه بودند، نه ریز، نه قلمی. وقتی جوانک چرخی جلوی مغازه زد و چکشی را که تا قبل از این از زیر بغل به راستای بازویش چسبانده بود، بیرون کشید، ترس و لرز به اندام افتاد. تازه متوجه قضیه شدم. او را راه بسته بود.

راننده‌ها که پیش از من بو برده بودند، دنده‌عقب گرفتند تا از معرکه‌ای که قرار بود به راه بیفتد ماشین سالم به در کنند. شفیق آقا که تا چند لحظه قبل داشت در مورد جوان‌های بی‌کار محله توضیح می‌داد، با جمله‌ای ساکت شد «حالا اینجا کنار بایست و تماشا کن.» شوکه شده بودم. جوانک دراز بازوهای لاغرش را شلاق کرد و عربده کشید «هر کی از این بالاتر بیاید…» برگشت به پایین به طرف ماشینش. مغازه‌دارها آمده بودند بیرون. رهگذرها ایستاده بودند. ده‌ها نفر از مردان جوان محله در چشم برهم‌زدنی آمده بودند و ناظر بودند. همه در حیرت. شروع کرد به دادن فحش‌های ناموسوی و جنسی، «س … خانوادهمسین، س…» چند جوان دیگر که رفیق نزدیکش بودند آمدند تا آرامش کنند. برای لحظاتی حرکت پویایی که در قلب محله جریان داشت متوقف شد. من هم در شوک بودم، هم در ترس. بسیار بسیار نزدیک به صحنه‌ای که داشت روی می‌داد. «با من کاری نداشته باشید.» کشور در گرو کاهش مهاجرت و افزایش کیفیت حیات و دستش برسند، زد کنار. رفت به طرف جعبه فلزی بزرگ مخابرات، چکش کوید، پسرک سبیه‌چرده‌ای با ته‌ریزش، تی‌شرت سیاه و شلوار پلنگی که به نظر می‌رسید نوجه جوانک باشد و مرد جوان دیگری که همین چند دقیقه پیش داشتیم موی دم‌اسبی، تی‌شرت سفیدش که باز رویش نوشته بود 88 culture، دستبند زرد و شلوار چسبانش را توصیف می‌کردم، از دو طرف

اتفاق

قمه‌کشی دختران!

روز گذشته شاهد وایرال فیلمی دردناک از قمه‌کشی دختران نوجوان در یکی از پارک‌های بوشهر بودیم که خاطر به بیننده‌ای را مگرد می‌کرد. قمه‌کشی و استفاده از سلاح‌های سرد که در درگیری مردان مرسوم بوده حالا به درگیری خانم‌ها و دخترانی راه یافته که نشان از درد بزرگی در جامعه است و باید شناسایی و درمان شود. در سال‌ها و ماه‌های گذشته نیز فیلم‌های درگیری دختران نوجوان دبیرستانی در تهران و هلییا دختر دمه‌هشتادی در اصفهان نیز در فضای مجازی پخش شد که باید همان موقع پیگیری‌های جدی در این خصوص صورت می‌گرفت و این موضوع آسیب‌شناسی می‌شد تا امروزه دیگر شاهد چنین درگیری‌هایی در بوشهر نباشیم.

وقتی سن‌وسال و نحوه پوشش این دختران را نگاه می‌کنید، متوجه می‌شوید این افراد از الگوهای خاصی پیروی می‌کنند و تأثیرپذیری از جامعه به‌ویژه در فضای مجازی را خواهید دید.

دوره‌اش کردند. بیرمرد سبزی‌فروش، روبه‌روی ما روی صندلی تاشویی خود مسات این صحنه است و دو جوان بالاتر گردن کج کرده‌اند به عقب به این صحنه.

ضربه‌های چکش نه فقط لیزه‌ای بر اندام این جعبه بزرگ مخابرات بلکه بر اندام کل محله می‌اندازد و البته بر اندام پژوهشگر مردم‌شناسی که طی سال‌ها تحقیق در محله این اولین باری است که خودش مستقیما شاهد یک عربده‌کشی است، نه شنونده داستانش. در همین خیابان اصلی تا همین چند دقیقه پیش داشتیم یادداشت برمی‌داشتم از زنی با چادر مشکی که کیک تولد به دست بالا می‌آمد و دخترکی دستش را گرفته بود، غرق در زرق‌وبرق گلاه تولد. از بیکان‌های خوابیده‌ای یادداشت برمی‌داشتم که مهستی و هایدِه را انداخته بودند توی باندها و به گوش‌انداز وسیع محله. من شاید بیش از همه خشکم زده بود؛ اما هیچ‌کس دیگر از مردمانی که این معرکه و نمایش یک عرق‌خور مست برایشان تجربه‌ای تکراری بود، حتی کنده‌لات‌ها، کمتر از من هاج و واج نبودند. «با کی دعوایش شده؟» کسی دقیق نمی‌داند ابره چشم جوانک کیست یا چیست؟ وضعیت خطرناک است، جز چند نفر جرئت نزدیک‌شدن نداشتند. این چکش اگر به سر یا سینه کسی فرود می‌آمد قطعا می‌کشت، مقصود صاحب مغازه ضایعاتی که از دوستان سالیان سال من در محله است، شاگرد کوچکش را فرستاد تا ماشین جوانک را از وسط خیابان بکشد

کنار. «این دستی‌اش نگه نمی‌دارد ها». جوانک از جابه‌جاشدن ماشینش باز گر گرفت. نوجه‌اش کشیده‌ای به پشت کردن شاکرد و مُشتی حواله سینه‌اش کرد و با تحقیر و فحش او را از پشت فرمان کشید بیرون. ما به او حالی کردیم که بدون اعتراض به مغازه برگردد. مقصود آن طرف ماشین نزدیک جوانک شده و دست گیرانده به چکشش. تقلا می‌کند که چکش را برآیبد. جوانک که لحظه‌ای خشم از چشم‌ها و نفرت از دهان جریده از فریادش خاموش نمی‌شود، واکنش تندی به مقصود نشان نمی‌دهد. او اینجا، سهراهی را، نبض محله را، زیر چال عربده‌کشش گرفته است. مثل گاو وحشی، مدام سر به جماعت، به ساختمان‌ها و به افق در حال تاریکی می‌گرداند، به نفس‌هایش آتش می‌پاراند و هوار می‌کشد، با تریج‌بند فحش جنسی مردانه «س …» این عصر شنبه ۲۵ تیر ۱۴۰۱ محله‌ای در تبریز در قرق اوست. مقصود زورش را انداخته بر شکم و کتف جوانک، «بیس ایشتی» بده بابا. حالا دیگر چکش را گرفته است. آوردند جلوی مغازه، کنار ما، و چسبانند به ماشین من. یک آن فاصله است تا انفجاری که ممکن است سر ماشین من خراب شود و داغانش کند. ازدحام جمعیت بیشتر و بیشتر می‌شود. خوشخانه خطر از ماشین من رفع شد و جوانک دوباره برگشت به وسط خیابان. باز هم فحش. پشت‌سر ما، بالای مغازه ضایعات، تا دو طبقه بالا رفته است. یزینی چادر به سر از پنجره طبقه اول کله کشیده است. پشت رو فحش ناموسوی و جنسی جوانک، یک «بسی دی - بس است»، سر می‌دهد. جوانک مثل حیوانی زخم‌خورده دنبال کسی است که نمی‌داند کیست. یک طبقه بالاتر، مردی از پشت بام کله کشیده است و دخترکی کنارش. جوانک را صدا کرد. حالت جوانک عوض شد. لیخندی زد و دست‌هایش را به نشانه مخلصم بالا برد. همچون نوزاد گرسنه‌ای که صدای مادرش را از دور شنیده باشد ناگهان در میان جماعت عرق هممه هستند که «چه شده، توپید. و باز لحظه‌ای نگذشت که چشمش به پشت بام افتاد و بادش خالی شد. دست‌ها را بالا برد. «هه‌هه‌ها». ماشین جوانک را آوردند سر کوجه و خودش را زورکش کردند به داخل ساختمان. نفس راحتی کشیدیم. وسط معرکه خالی شده است و شب نتوانستم بخوابم. باید یادداشت‌های امروز را می‌نوشتم. باورم نمی‌شد. آخر این محله تا چند سال قبل این‌طوری نبود.



♥ **سطح تراز دریاچه ارومیه در تیرماه امسال نسبت به زمان مشابه در سال گذشته ۴۸ سانتی‌متر کاهش داشته است.**
عکس: مهدی رهنورد، ایرنا

پنج‌ره شهر

همدلی در شهر، حلقه مفقوده امید



زهرا نژادبهرام

همدلی هویتی پایدار در شهرهاست که با همت شهروندان و پیوند آنها با یکدیگر به اجرا درمی‌آید. همدلی بستری برای تفاهم و تعامل در شهر است. شهری که فارغ از این مفهوم باشد توان ادامه حیات ندارد؛ یا آنکه در بستری از ناامیدی و ناکارآمدی گرفتار می‌آید. نقطه کانونی همدلی وحدت جمعی در شهر است؛ چراکه شهرنشینان به رغم همه تفاوت‌ها در یک جا سکونت می‌کنند و در یک شرایط زیستی به سر می‌برند پس بدون ایجاد ارتباط و همدلی و همکاری ادامه حیات برای آن شهر ممکن نخواهد بود. بخشی از این همدلی در پذیرش هویت جمعی و بخش دیگر در باورپذیری به حق شهروندی است. شهر نقطه تعالی اجتماع بشری در تمدن انسانی است پس در یک فضای متعالی نیازمند رفتار متناسب و هویت معنادار هستیم! از این‌رو وقتی سخن از همدلی می‌شود گاهی با معنای همدردی متعارف می‌شود درحالی‌که تفاوتی از نوع ماهیت و هویت میان این دو کلمه هست! همدردی از درد مشترک یا اختصاصی سخن می‌گوید اما همدلی از نوعی ارتباط مثبت و عاطفی برگرفته از سرنوشت مشترک و باور جمعی برای امری مهمانی سخن می‌گوید! همدلی برگرفته از درون شهر است، نگاه‌کردن از منظر شهر و ساکنان آن به مسائل آن‌گونه که حس دیگران برای ما درونی می‌شود! همدلی در شهر یعنی مرد و زن و فقیر و غنی و شاد و ناشاد را ببینیم و با او شهر را ببینیم و حس مشترک تولید کنیم؛ بخش احساسی آن همدردی است که برگرفته از رنج و اندوه است؛ اما همدردی ساکنی از ساکنان ساحت همدلی در شهر است. همدلی در شهر در قالب انرژی برای حیات شهر است؛ یعنی با دست‌فروش و کاسب و نما و معبر ارتباط داشتن؛ یعنی آن را از آن خود دیدن است! همدلی در شهر یعنی گفت‌وگوی در شهر برای دوستی و پاسخ به سؤالات برای گسترش مسئولیت‌پذیری و مشارکت سوق پیدا می‌کنند. شهرهای بزرگ به با ترمو با کنارگسستی گفت‌وگو می‌کنی، وقتی در پارک کنار کسی که بر روی نیمکت نشسته گفت‌وگو می‌کنی، نوعی حس مشترک برگرفته از دوستی در شهر انتشار پیدا می‌کند. درواقع شهر محل بروز و ظهور همدلی است. همدلی که نوعی مثبت‌اندیشی به خود دیگران و مکان و قضااست، منجر به ظهور نشاطی درون‌زا در شهر می‌شود؛ از این‌رو شهرنشین‌ها با بهره‌گیری از این ویژگی به سوی شهروندی یعنی مسئولیت‌پذیری و مشارکت سوق پیدا می‌کنند. شهرهای بزرگ به دلیل سرعت و تراکم و اشتغال شهرنشین‌ها نیازمند تقویت این حس هستند تا بتوانند روح شهر را معنا کنند. روح شهر در همدلی شکل می‌گیرد، دستان مهرورزی در شهر فارغ از سن و جنس و طبقه و نوع پوشش در قالب این حس انسانی رشد می‌کند؛ از این‌رو همدلی فقط با هم‌عقیده‌ها نیست، همدلی با همه مردم هست!

جامعه شهری نیازمند همدلی است؛ چراکه چرخ اجتماعات انسانی به شرطی به گردش درمی‌آید که ارتباط انسس آنها در آنها تقویت شود. انس آنها در حوزه فضای شهری فارغ از هر نوع نگرشی باید همدلی را آموزش ببیند؛ این بدان معنی است که مسئولیت‌پذیری اجتماعی به معنی ایجاد تنش و درگیری میان شهروندان با همه تفاوت‌ها نیست بلکه به معنای ارائه خدمت به شهر در قالب گروه‌های محلی و تشکل‌های محله‌ای و منطقه‌ای در شهر است! شهروندان با همدلی قادرند به قانون احترام بگذارند و خود مجری قانون نباشند بلکه تعهدات خود را به صورت نوشته و نانوشته اجرا کنند. این به معنی آن است که جدایی و افتراق در شهر کم شود و هویت مشترک شهرنشینی در ساکنان شکل بگیرد. همدلی کارکرد اجتماعی و حتی فردی دارد. انسان‌های همدل مهارت گروشت‌دادن را تجربه و در جهت پرکندگیکردن حسن دوستی تمرین و ممارست می‌کنند. همدلی فرصت دیدن «دیگری» در شهر است. شهرنشین همدل دیگری را از ذهن خود دور می‌کند تا تصویری از یکدلی و یگانگی را در شهر شکل دهد. این مهم با «از آن خود» و «وابسته به خود بودن» تعریف می‌شود و مرزهای «دیگری» از ساحت شهر دور می‌شود. در همدلی رنگ وحدت دیده می‌شود و مفهوم تفرق و جدایی کمرنگ می‌شود و کسی به خود اجازه نمی‌دهد که شهرنشین‌ها را تادیب یا تکذیب کند، بلکه اگر به درستی امری معتقد است آن را عمل می‌کند نه آنکه دیگران را برای آنچه خود می‌پندارد صحیح است، تحت سرنشز با تهدید و… قرار داده و جدایی را در شهر شکل دهد. شهر ما هویت، منش و اندیشه ماست. شهر محل تضارب اندیشه‌هاست اما این به معنای جدایی نیست، به معنی احترام به شهر و احترام به شهرنشینانی با ادبیات زندگی مشترک و تعریف همدلی واقعی در زندگی شهری است.

الگوسازی می‌کند و هم می‌تواند آینده و سرنوشت این دختران را تباه کند؛ در ضمن افراد کم‌سن‌وسال هم یا در مسیر دختران قمه‌کش گذاشته و هزاران دختر و پسر قمه‌کش ساخته خواهد شد. بنابراین عواملی که اقدام به فیلم‌برداری و انتشار این درگیری در فضای مجازی می‌کنند، باید شناسایی شده و برابر قانون با آنها برخورد شود تا درس عبرتی برای دیگران شود. مجازات چنین کارهای مجرمانه‌ای نیز باید به‌درستی و به نحو شایسته‌ای در جامعه اجرائی شود تا دیگران درس عبرت بگیرند و جرئت چنین اعمال خسونت‌باری را نکنند. یعنی همان‌گونه که انتشار این فیلم‌ها در فضای مجازی صورت می‌گیرد، باید مجازات افراد خاطی نیز با توجه به شرایط جامعه و نظر قاضی پرونده، اطلاع‌رسانی شود. امروزه انتشار فیلم‌ها و کلیپ‌های زیادی در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی باعث شده که واقعتی جامعه‌را بپذیریم و آسیب‌های اجتماعی و رفتاری موجود را شناسایی و راهکارهای درستی برای آنها ارائه کنیم. سواد رسانه‌ای و سواد اجتماعی از موضوعات مهمی هستند که باید در جامعه و مخصوصا در سیستم آموزشی کشور به آنها اهمیت بیشتری داده شود و با استحکام بنیان خانواده و آموزش‌های دینی و تربیتی و الگوسازی درست برای جوانان و نوجوانان جلوی بسیاری از مشکلات اجتماعی را بگیریم.